

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده قرعه
موضوع جزئی: فصل دوم: ادله قاعده قرعه_ دلیل اول: آیات
تاریخ: ۱۱ آبان ۱۳۹۸
مصادف با: ۴ ربیع الاول ۱۴۴۱
جلسه: ۸

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث ما در فصل اول به پایان رسید. در فصل اول ما هفت مطلب را ذکر کردیم؛ مطلب اول درباره اهمیت قاعده و ارتباط آن با فقه سیاسی بود، مطلب دوم درباره قرعه در شرایع سابقه بود، مطلب سوم پیرامون معنای لغوی و اصطلاحی قرعه بود، در امر چهارم درباره حکمت مشروعیت قرعه سخن گفتیم، در امر پنجم فرق بین قرعه، استخاره و استقسام بالأزلام را بیان کردیم، در مطلب ششم پیرامون واژه های مشکل، مشتبه، مجهول و مشابهات این ها نکاتی را عرض کردیم و سرانجام در امر هفتم پیرامون موضوع بحث مطالبی ذکر شد یعنی موضوع را منقح کردیم.

در امر هفتم گفتیم که هفت جهت مخصوصا در بررسی ادله و مستندات قاعده باید مورد توجه قرار گیرد و ببینیم که نسبت به این جهات و ادله دلالت دارند یا نه؟ البته در فصل سوم که پیرامون گستره قاعده است، این جهات هفتگانه به نوعی جمع بندی و منقح می شود. اما الان ذکر این جهات هفتگانه برای این است که ما هر دلیلی را اعم از آیه یا روایت با ملاحظه این جهات هفتگانه مورد مذاقه قرار بدهیم.

این هفت جهت عبارتند از: یکی از حیث شمول دلیل نسبت به شبهات حکمیه و موضوعیه، دوم از حیث شمول نسبت به موضوعات مستنبطه، سوم از جهت حق الله و حق الناس بودن، چهارم از جهت اقتران و عدم اقتران به علم اجمالی، پنجم از حیث امکان احتیاط (اعم از تام و ناقص) و عدم آن، ششم از این جهت که آیا آن امری که در آن قرعه واقع می شود، واقع معین داشته باشد و یا واقع معینی نداشته باشد و سرانجام هفتمین جهت، اختصاص به باب قضا و تنازع حقوق است یا اینکه اعم است و غیر این مورد را هم شامل می شود. البته بعضی از این جهات ممکن است که متداخل باشند اما اجمالا این ها جهاتی هستند که ما از کلام بزرگان استقصاء کردیم که هر کدام به جهتی اشاره کرده بودند.

این ماحصل فصل اول بود که در واقع مقدمات ورود به بحث بود.

فصل دوم

فصل دوم در مورد ادله و مستندات قاعده قرعه است. به اموری استناد شده برای اثبات مشروعیت قرعه.

دلیل اول: آیات

اولین دلیل، آیات است.

آیه اول

آیه اول آیه ۱۴۱ سوره صافات است «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»^۱. درباره حضرت یونس پیامبر است که می‌فرماید آنگاه با آنان قرعه انداخت و از مغلوب شدگان بود؛ اینکه این آیه چگونه قابل استدلال است و تقریب استدلال به این آیه چگونه است را بیان خواهیم کرد.

معنای ظاهری آیه روشن است «فَسَاهَمَ» یعنی او قرعه انداخت که توضیح می‌دهیم که احتمال دیگری هم در اینجا وجود دارد. «سَاهَمَ» از «سَهَمَ» به معنای قرعه زدن است و این بواسطه این است که در گذشته قرعه با سهم و تیر انجام میشد و لذا به اقتراح «مساهمة» هم گفته شده و بر همین اساس در لسان العرب قرعه را اینطور معنا کرده، «القرعة: السهمة و المقارعة المساهمة»^۲. نظیر همین در تاج العروس آمده^۳ معنای قرعه یعنی همان بهره و نصیبی که بعد از قرعه معلوم می‌شود. بر این اساس قرعه اسم مصدر است از اقتراح و یعنی بهره و نصیبی که بعد از اقتراح حاصل می‌شود. پس «فَسَاهَمَ» یعنی قرعه انداخت.

«فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»، «مدحضین» از «دحض» به معنای آبی است که موجب لغزش می‌شود و موجب می‌شود که شخص سقوط کند. اگر جایی آبی جمع شده باشد این باعث سقوط و لغزش می‌شود. اینجا هم «مدحضین» گفته شده به معنای سقوط کننده. «فکان من المدحضین» یا «کان من المغلوبین»؛ کسی که از مغلوب شدگان و ساقط شدگان است.

البته مرحوم طبرسی در مجمع البیان «مدحضین» را به معنای «مقروعین» گرفته است.^۴

این قلت: اینجا ممکن است که به ذهن بیاید که اگر «مدحضین» به معنای «مقروعین» باشد، «مقروع» یعنی کسی که در قرعه نامش آمده، آنگاه در اینصورت همه مقروع اند و اختصاص به یونس ندارد.

قلت: به نظر می‌رسد که این توهّم صحیح نیست و این اشکال وارد نمی‌باشد، چون منظور از «مقروعین» یعنی کسی که قرعه به نام او در آمد نه اینکه نامش جزء قرعه زدگان بود. اگر مقروعین شامل همه می‌شد که دیگر نمی‌گفت کان من المقروعین. درست است که اسم همه آنها در ضمن مشارکت کنندگان در قرعه آمده ولی اینکه به خصوص حضرت یونس را می‌گوید «فکان من المدحضین» و می‌گوید که «مدحضین» به معنای «مقروعین» است، منظورش این است که ابتدا ساهم و قرعه انداخت و لذا از مرحله نام نویسی همگان گذشته است و قرعه انداخته اند «فکان من المقروعین» یعنی قرعه به نام او در آمد و لذا اشکالی متوجه صاحب مجمع البیان نیست که چرا مدحضین را به معنای مقروعین گرفته به این دلیل که مقروعین شامل همه می‌شود و اختصاص به یونس ندارد. چون اینجا که می‌گوید کان من المقروعین به معنای

۱. سوره صافات، آیه ۱۴۱.

۲. لسان العرب، ج ۸، ص ۲۶۶.

۳. تاج العروس، ج ۱۱، ص ۳۶۱.

۴. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۱۶.

این است که کان یونس از کسانی که قرعه به نام او درآمد و لذا به نظر می‌رسد که این اشکال به مرحوم طبرسی وارد نیست.

چهار نقل از داستان حضرت یونس

به هر حال آیه ۱۴۱ سوره صافات این است «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ» و مربوط به حضرت یونس است. قبل از اینکه تقریب استدلال به این آیه را ذکر کنیم به این نکته اشاره کنم که داستان قرعه انداختن در کشتی توسط مفسرین بزرگوار به چهار نحوه نقل شده است. دو داستان را مرحوم طبرسی در مجمع البیان گفته، مرحوم علامه در المیزان یک بیان دارد و قرطبی در جامع الأحکام القرآن به نقل از طبری به نحو دیگری داستان را مطرح کرده است. این چهار نقلی که برای داستان شده تأثیری در اصل بحث ما ندارد، اما اشاره اجمالی به این‌ها بد نیست هرچند ممکن است که در آیه و یا آیات قبل و بعد قرینه‌ای به نفع یکی از این داستان‌ها پیدا کنیم.

نقل اول: این است که حضرت یونس بعد از آنکه از قومش مأیوس شد به سراغ کشتی رفت و سوار آن شد اما کشتی از حرکت ایستاد و اینطور گفته شده که عادت کشتی این بوده اگر عبد آبقی در آن سوار می‌شد کشتی حرکت نمی‌کرد و لذا ناخدا گفت آیا عبد آبقی در این کشتی هست؟ یونس در پاسخ گفت آن عبد آبق من هستم و چون همه یونس را می‌شناختند، نپذیرفتند که او عبد آبق است و بنا بر قرعه گذاشته شد. سه بار قرعه انداختند و هر سه بار به نام یونس درآمد و لذا او را از کشتی پیاده کردند.^۱

نقل دوم: اینکه کشتی بخاطر سنگینی بیش از حد در حال غرق شدن بود و در قرآن هم آمده «فی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ»، یعنی پر از سرنشین بود و نزدیک بود کشتی غرق شود و لذا گفتند اگر یک نفر به دریا انداخته شود از غرق شدن کشتی جلوگیری می‌شود. برای اینکه چه کسی به بیرون انداخته شود قرعه انداختند. سه بار قرعه انداختند و هر سه بار به نام یونس درآمد.^۲

نقل سوم: این است که کشتی در حال حرکت بود که نهنگ بزرگی در سر راه کشتی ظاهر شد و چاره‌ای نبود جز آنکه طعمه‌ای برای او فراهم کنند و در آنجا هم سه بار قرعه انداختند و هر سه بار هم قرعه به نام یونس درآمد.^۳

نقل چهارم: این است که کشتی در حال حرکت بود و باد شدیدی وزیدن گرفت. ناخدا اعلام که این باد شدید نشانه وجود شخصی خطا کار در بین سرنشینان است، یونس گفت آن فرد من هستم ولی آن‌ها قبول نکردند و سه بار قرعه انداختند و هر سه بار به نام یونس درآمد.^۴

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۱۶.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۱۶.

۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۱۶۷.

۴. جامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۱۲۵.

به هر حال به نظر می‌رسد که نقل اول و چهارم قابل اتکا نیستند. شاید با توجه به آنچه که در خود آیات خوردن یونس توسط نهنگ مطرح شده، بیشتر نقل سوم قابل قبول باشد گرچه نقل دوم هم سازگاری دارد که بعد از انداخته شدن در دریا طعمه نهنگ قرار گرفته باشد. «فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ» بیشتر با نقل سوم سازگار است.

البته ترجیح یا نفی این نقل‌ها تأثیری در استدلال ندارد و به عبارتی دیگر استدلال با هر چهار نقل سازگار است. عمده این است که ما ببینیم چگونه می‌شود به این آیه برای مشروعیت قرعه استدلال کرد.

سه تقریب برای استدلال

سه تقریب برای استدلال وجود دارد؛ طبق یک تقریب نیازی به ضمیمه نداریم و خود آیه می‌تواند اثبات کند مشروعیت قرعه را در شریعت اسلام. طبق دو تقریب دیگر ما نیازمند ضمیمه‌ای برای استدلال هستیم که یکی از آن ضمیمه‌ها استصحاب شرایع سابقه است و دیگری روایات است.

تقریب اول: این است که بر اساس این داستان که در قرآن نقل شده بالاخره قرعه انداخته شده، صرف نظر از اینکه چه کسی قرعه انداخته و این عمل به چه کسی منسوب است. به هر حال در بین قوم این عمل صورت گرفته و خداوند متعال هم عمل متعارف و مرسوم در آن زمان را نقل کرده و ردع هم نکرده و سرزنش نکرده که چرا اینکار را کردند و نبی خدا را با این وسیله به دریا انداختند. نفس بیان عمل آن قوم و عدم منع و ردع نسبت به این عمل کفایت می‌کند برای اثبات مشروعیت قرعه. در اینجا دیگر ما نیاز نداریم به استصحاب احکام شرایع سابقه چون قرآن خودش نقل کرده و هیچ منع و سرزنشی هم نکرده. بدون اینکه روایتی هم در ذیل این آیه باشد، خود این آیه می‌تواند مشروعیت قرعه را با این بیانی که گفتیم اثبات کند.

تقریب دوم: این است که این عمل به استناد «فَسَاهَمَ» مستند به خود یونس باشد یعنی فاعل «سَاهَمَ» حضرت یونس است به قرینه «أَبَقَ» که در آیه قبل آمده. لذا چون این عمل به خود یونس نسبت داده شده، مشروعیت قرعه در شریعت یونس ثابت می‌شود چون او پیامبر بود و عمل پیامبر خدا معتبر است و لذا اصل مشروعیت قرعه در شریعت یونس ثابت می‌شود. اما این به تنهایی کافی نیست چون اثبات حکمی در شریعت سابقه لزوماً آن حکم را در شریعت اسلام ثابت نمی‌کند. در اینجا است که برای اثبات مشروعیت قرعه در شریعت اسلام نیازمند استصحاب احکام و شرایع سابقه هستیم. اگر استصحاب احکام و شرایع سابقه را حجت دانستیم، قهراً مشروعیت قرعه در شریعت اسلام هم ثابت می‌شود اما اگر استصحاب احکام شرایع سابقه را نپذیرفتیم، قهراً نمی‌توانیم این را در اسلام ثابت کنیم.

تقریب سوم: که در واقع با کمک روایات می‌خواهد مشروعیت قرعه را ثابت کند چون خود آیه به تنهایی کافی نیست چون آیه فقط واقعه را نقل کرده است مانند بسیاری از قضایا که در قرآن نقل شده است. اما روایاتی که در ذیل این آیات آمده به روشنی تطبیق کرده این کار را بر موضوعات دیگر و ما با کمک آن روایات می‌توانیم مشروعیت قرعه را بدست بیاوریم. چند روایت در ذیل این آیه مورد استناد قرار گرفته است:

۱. مرسله صدوق که از مرسلات جزمی صدوق است چون می‌گوید قال الصادق (علیه السلام). روایت این است که قال الصادق (ع): ما تقارع قوم ففوضوا أمورهم الى الله تعالى الا خرج سهم المحق و قال: أی قضیة اعدل من القرعة إذا فوض الأمر إلى الله أليس الله، تعالی يقول: «فساهم فکان من المدحضین».^۱

عمده این است که در روایت دوم استناد به این آیه شده و ما می‌خواهیم به کمک این روایت که در واقع به آن آیه استناد شده، استدلال کنیم.

می‌فرماید هیچ قومی قرعه نمی‌زند و امر خودشان را به خدا واگذار نمی‌کنند مگر اینکه فرد دارای حق خارج می‌شود و یعنی قرعه یک راهی است که سهم محق در آن معلوم می‌شود. بعد امام صادق (علیه السلام) فرمود: «أی قضیة اعدل من القرعة إذا فوض الأمر إلى الله أليس الله تعالی يقول فساهم فکان من المدحضین»؛ اینکه می‌فرماید: «أليس الله تعالی يقول» ظاهرش این است که این آیه ظهور در مشروعیت قرعه دارد.

۲. یک روایت مرسله ثعلبیه ابن میمون دارد عن بعض أصحابنا أبا عبدالله (علیه السلام)، قال سئل عن مولودٍ لیس بذکرٍ و لا أنثى، لیس له إلا دُبرٌ، کیف یورث؟ قال یجلس الإمام و یجلس عنده ناسٌ من المسلمین فیدعو الله عزوجل و تجال السهام علیه علی أی میراث یورثه، میراث الذکر أو میراث الأنثی فأی ذلك خرج علیه ورث ثم قال و أی قضیة اعدل من قضیة تجال علیها السهام، يقول الله تعالی: «فساهم فکان من المدحضین»، قال و ما من أمرٍ یختلف فیہ إثنان إلا و له أصلٌ فی کتاب الله و لكن لا تبلغه عقول الرجال.^۲

این هم در مورد میراث خنثی است که سوال کردند از یک مولودی که معلوم نیست مذکر است یا مؤنث که چگونه ارث می‌برد فرمودند بعد از دعا قرعه انداخته می‌شود و هر کدام که خارج شد، همان به او داده می‌شود. بعد می‌فرماید و أی قضیة اعدل من قضیة تجال علیه السهام، يقول الله تعالی فساهم فکان من المدحضین و بعد یک قاعده کلی نقل می‌کند و ما من أمرٍ یختلف فیہ إثنان إلا و له أصلٌ فی کتاب الله هیچ امری که دو نفر در آن اختلاف می‌کنند نیست، مگر اینکه در کتاب خدا ریشه ای دارد و لكن لا تبلغه عقول الرجال؛ یعنی مسئله پیچیده شده است و عقول رجال به آن نمی‌رسد و لذا باید قرعه انداخته شود.

۳. تقریباً همین داستان را اسحاق عرزمی یا مرادی (طبق نقل تهذیب) یا فزاری (طبق نقل کافی) نقل کرده که البته این ذیل و حکم کلی را ندارد.^۳

لذا در تقریب سوم این آیات قابل استناد است ولی نه به تنهایی بلکه چون این روایات آمده و استناد کرده اند به این آیات ما مشروعیت قرعه را برداشت می‌کنیم.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۹۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۶۱، باب ۱۳ از ابواب کیفیت الحكم، حدیث ۱۳.

۲. کافی، ج ۷، ص ۱۵۸، حدیث ۳. تهذیب، ج ۹، ص ۳۵۷، حدیث ۱۲۷۵. وسائل، ج ۲۶، ص ۲۹۳، باب ۴ از ابواب میراث الخنثی.

۳. کافی، ج ۷، ص ۱۵۸، حدیث ۱. تهذیب، ج ۹، ص ۳۵۷، حدیث ۱۰. وسائل، ج ۲۶، ص ۲۹۲، باب ۴ از ابواب میراث خنثی، حدیث ۱.

اینجا اشکالاتی مطرح شده که انشاء الله در جلسه بعد بیان خواهد شد.

«والحمد لله رب العالمین»